

## "پالتودراز": تصویری پست مدرن از جامعه‌های برزخی

پیمان یاریان

دو جنگ بزرگ قرن بیستم، تأثیرات عمیقی بر حوزه‌های گوناگون زندگی بشر بر جای نهاد. پایان این دو جنگ اگر در بخشی از جهان، نقطه عزیمتی به سوی گشایش اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بود، در حوزه‌های جغرافیایی دیگری، سرآغاز سال‌های دراز درد و مکنت و دیکتاتوری بوده است. اگر به تعریفی داستانی به دنبال یافتن مناد و نمونه‌ای از تبعات تحمیلی این دو جنگ باشیم، خاورمیانه مکان مطلوبیست و در این میان زیستگاه مردم کرد، نقطه‌ای ایده‌آل است.

شهرام قوامی در چنین مکانی به دنیا آمده است؛ در چرکین‌ترین حوضه‌ی روان‌پریشی مردم کرد یعنی شهر سنندج. این شهر به سبب وضعیت تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی خاصی که پرداختن به آن مجال چنین مقاله‌ای نیست، در میان شهرهای کردستان، جایگاه ویژه‌ای دارد، شهری که در آن دکماتیسم و سکتاریسم سنتی، فرهنگی و سیاسی به حاشیه رانده شده‌اند و زمینه برای پذیرش دگرزیستی فراهم شده است. اگر رمان را دستاورد تجدد و مدرنیته بدانیم و با این طرز تلقی تاریخی به ژرفنای فرهنگ «سنه دژ» گام نهیم، باید اذعان داشت که "پالتاوشور" و یا هرمان و داستان کوتاه دیگری، حاصل و نتیجه این دوران تب زده و آشوبناک است. مخصصه آفرینی اندیشه‌های چپاول‌گر، گرداب فریبکاری سردمداران و بی‌تجربگی و جهالت توده‌ها نگذاشت این مردم از حوادث قرن گذشته ترفی ببرند. روسیه و انگلیس و آلمان و عثمانی آمدند، جنگیدند تأثیر برگرفتند، تأثیر گذاشتند و رفتند؛ اما مردم به دلیل عدم آگاهی لازم و اسارت در جهل و اعتقادات پوسیده و نیز ظلم آفرینی زورمداران، نتوانستند چالش‌های پس از آن را چاره کنند. اکنون در آغاز قرن بیست و یکم، ترکیب مصائب این مردم با فرهنگ غم‌ستیز که ریشه در نظام‌های اساتیری و خواست عمومی برای گذار و شکستن طلسم‌های کهن دارد، اراده‌ای توده‌ای به این مردم بخشیده است. فرهنگ امروزی «سنه دژ» با تلاشی تحمیق‌ستیزانه و عظمت‌گریزانه در قلم‌ها جاری شده و با رویش و پوییش اندیشه‌های گوناگون مفهوم دموکراسی را در پس پرده‌ی خود با زبان قاصر به جهان می‌نمایاند.

شهرام قوامی از نویسندگان این خطه است. از او تا کنون یک مجموعه داستان، سه رمان و یک کتاب نقد رمان به چاپ رسیده است. در بین این سه رمان، کتاب اخیر او "پالتاوشور"، سبک روایی، نگاه و زبانی متفاوت دارد. انگار نویسنده بعد از عبور از تجربه‌ای تلخ، سخت و شکننده، در اولین ایستگاه آسایش، قلم به دست گرفته و روایت چندین صد ساله‌ی استبداد را با فشردگی خاصی، آنهم در روایتی پست‌مدرن و با درون‌نگری جامعه‌ای که خود در آن زیسته و رنج برده است، به تصویر می‌کشد.

"پالتاوشور" ایستاده بر زمینی نرم با داستانی لرزان و ابروانی در هم کشیده، سخت و فرساینده و غیرمعقول به نظر می‌آید و این عدم تعقل شاید رنگ و نشانی از فانتزی باشد که افکار تشنه را به سوی

خود جلب می‌کند. بارزترین نمونه‌ی توجه برانگیز آن اشاره‌ی مستقیم به دیکتاتور و توان از نزدیک دیدن و لمس زندگی پر از هراس و وسواس اوست. سراسر اثر بر طنزی گزنده و وهم‌آلود بنا شده که با نگرشی استادانه طبل و نقاره‌ی دیکتاتور را به صورت بیمارگونه‌ای می‌شناساند.

نشانه‌هایی از خونمردگی در آرواره‌های پیش آمده، حادث بودن امری محتوم در تلجاً حقانیت هر عمل و اندیشه و جلوه‌گاهی از بیخود بودن در شخصیت، رفتار و نوع حرکت و عمل "پالتاوشور" را در مجادله‌های درونی و بیرونی‌اش می‌توان جست. دیالوگ‌های کوتاه عمق روان گره خورده‌اش را بفهمی نفهمی معرفی می‌کند در حالی که خود الگویی برای فوجی آدم بی اراده شده است. حس کنترلینگ اثر رتق و فتق بیست ساله‌اش را هر لحظه کم و کمتر می‌کند و در حالی که مطیع درون و خرد تسلط بار خود شده است بی‌صبرانه منتظر هر خبر شومی است.

"پالتاوشور" دیکتاتوری تمامیت‌خواه پخمه نیست بلکه بالعکس سرشار از هوش و ذکاوت است و به این وسیله دیگران را مرعوب خود می‌کند و بر مخالفانش کشاله می‌رود. کوچکترین صدا را خفه کرده و با روش عدم بخشودگی پرونده‌ی اندیشه‌های غیرخودی را یک به یک می‌بندد.

بسیاری از نویسندگان ایرانی برای دست یازی به مقاصد و مطالباتشان، همچون مردم کوچه و بازار، از طنز بهره می‌برند؛ اما قوامی با استفاده از ابزارها و ساز و کارهای رئالیسم جادویی برآمده از ادبیات آمریکای جنوبی به جنگ با خودکامگی‌ها رفته و بدون هیچ شتاب و عارضه‌ای با زبانی که مختص به اوست، طنزی دیگر و یا به عبارتی بهتر می‌آفریند و رئالیسم جادویی را در خدمت بیان فرهنگ و اندیشه‌ی دوروبر خود بکار می‌گیرد.

با دقت نظری کامل در می‌یابیم، خالق اثر زبانش را در حد همان مردم کوچه و بازار و قشر فرودست وامی‌نهد و با شکستن موج فرادستان، غالب بر امواج روزگار پیش می‌رود و با جابجایی مداوم دوربینش و تغییر دیافراگم از چشم‌اندازهای ماکروسکوپی و میکروسکوپی به زندگی تسلط گرایانه‌ی این دیکتاتور می‌پردازد. این درشت‌نمایی و فسقلی‌نمایی‌ها وضعیتی کمیک می‌آفریند گاهی رویدادی خطیر و فاجعه‌ای الیم از منظری دیگر، به عنصری کمیک بدل می‌شود و دمی دگر موضوعی پیش پا افتاده با مکشی تعمدی به تراژدی سیاهی تبدیل می‌گردد. مرز میان لحن تراژیک و کمیک، همچون مرز زاویه دیدهای روایتی بسیار نامرئیست. خواننده ناگهان در وضعیت اسفبار و خوفناک قدرت گرفتار می‌آید و در مسیر روایت داستان در منگنه می‌افتد؛ اما ناخودآگاه در با عبور از مسیری دگر خود را در وضعیتی کمیک می‌بیند. خواننده زمانی از پایین می‌نگرد و عظمت استبداد را می‌بیند و به گاهی دیگر از بالا دیده می‌دوزد و بر حقارت این دستگاه قدرت می‌خندد. نویسنده علاوه بر استفاده از انبساط و انقباض روایت، سرعت و لختی بخشیدن، پرده دری و شرم ساختگی، از عنصر زبان نیز برای آفریدن طنز بهره می‌گیرد.

موضوع تهوع آور "پالتاوشور" تلخی گزنده جامعه‌ای پریشان‌زده را پیش رو می‌نهد و قوامی در دایره‌ی رقص کردی و استفاده از الگوهای رفتاری - آیینی آن، سیر قهقراپی ذهن‌های آشفته را نشان

می‌دهد. پرسناژهای "پالتاوشور" که اندک‌اند و با سود جستن از تکنولوژی، اینترنت، فیلترینگ، دوربینهای مداربسته، آیفون و میکروفونهای جاسوسی و موبایل و دهها وسیله‌ی دیگر، همه چیز را به زیر مهمیز کنترل درآورده‌اند، این را به ذهن متبادر می‌کنند که در پس این همه وسایل گوناگون، یک مشت آدم عروسک‌وار به خدمت گرفته شده، توانسته‌اند میلیون‌ها انسان را در بند بکشند و همه را در مخاطره‌ای بزرگ رو به دره‌ای ژرف و تاریک سوق دهند. هرچند مردم و میهن محلی از اعراب ندارند، منتهی به طور نامحسوس و از کانال اجزای گوناگون تکنولوژی عصر جدید، کوچکترین حرکت‌ها نیز از زیر چشمان و نظر یک "پالتاوشور" تمامیت خواه عبور می‌کند.

دیکتاتور به طور مداوم انار میل می‌کند و در رنگ قرمز هر شئی اُنس و الفتی تام دارد. دوستی و هم‌زیستی روانی – جسمی‌اش با رنگ سرخ یادآور بار خاطرات و محیطی است که در آن رشدو نمو داشته است. اما متن گذشته‌ی این فرد آنچنان محسوس نیست و در گره‌گشایی شخصیت درونی‌اش آدمی خود را در چهار راهی بی‌فرجام رها شده حس می‌کند.

"پالتاوشور"، دیکتاتور، تمامیت‌خواه و یا هر نام دیگری که بر آن بگذاریم در جوامع گوناگون به روشی یکسان دست به عمل می‌زند و در ابتکار روش‌های سرکوب سعی می‌کند گوی رقابت را به نفع خود برآید. از فاکتورهای تحمیق، شکنجه، اعترافات اجباری، دادگاههای فرمایشی و چنگ و دندان نمایاندن استیفا می‌جوید و به مانند دیگر دیکتاتورهای توتالیتری مشرق زمین، بیشترین منفعت را از باورهای دیرین مردم می‌برد و با انجام یکسری اعمال پوپولیستی در کاخ تام الاختیاری حاکمیت می‌ماند و بر خلاف دیکتاتورهای آمریکای جنوبی که مصرانه بر اندیشه‌های مادی برای اثبات حقانیت‌های خود پا می‌فشارند، همانندهمپالگی‌های شرقی‌اش سرنگی از خون استعلایی‌وارش را با زور و دلنگ در رگهای تشنه و ناآگاه توده‌ها تزریق می‌نماید و از آنها بندگانی همیشه آشفته و سرگردان می‌سازد. و سپس با سخن‌های عوام‌فریبانه و برپایی جشن‌های ملی در برابر مردم ظاهراً سپر می‌اندازد و هی رجز می‌خواند. شخصیت "پالتاوشور" قوامی، نمونه‌ای از همان بامهای رنگ و رو رفته‌ای است که آنچنان لوٹ و کثیف و بدترکیب است که چشم طبیعت را می‌آزارد. آیا شهرام قوامی با انتقال سریع این آزرده‌گی که در جای جای اثر وجود دارد و حالت تهوع پردامنه را به خواننده وامی‌گذارد، تعمدی در کار دارد؟! شاید آری و شاید نه. نویسنده پست مدرن دخالتی در نوشته‌اش ندارد و با ریختن طرحی از پیش تعیین شده به سراغ کاری اینچنین سترگ (پالتاوشور) نمی‌رود اما قوامی طرح را می‌ریزد و بسیار ماهرانه در اسلوب پست‌مدرنیسم آن را می‌گنجاند و با خلق شخصیت‌هایی بسیار کمال‌گرا و بی‌نقص و در عین حال سرشار از دوگانگی شخصیتی، اثری در حد آثار و رمان‌های اروپایی و آمریکایی می‌آفریند. قوامی بدون دخالت در شکل‌گیری "پالتاوشور" شخصیتی خلق می‌کند که برای هر اندیشه‌ی دیکتاتور چشیده‌ای آشنا و زجرآور است. "پالتاوشور" لئیمانه پنجه بر گلوگاه خواستنی‌های به حق آدمی می‌کشد و بر راحتگاهی از خون می‌لمد و پرده بر هر حس انسان دوستانه‌ای پایین می‌آورد.

قوامی آنقدر غرق تنش‌ها و چالش‌های درونی- برونی "پالتاوشور" گردیده که تم اثر تن به دیاری خشک و برهوت می‌زند. خواننده در این وادی سوزان و ظلمانی نشانی از روندهای متحجرانه را در کنار تلی از آزارهایش می‌بیند. بازایستادنی در کار نیست. چنین چالاکی‌ای در حمله به درونی‌ترین و شخصیتی‌ترین موارد انسان‌ها از دید و منظر "پالتاوشور" اغماض محض است و تاخت و تاز ذهن کنترل گرایانه‌اش، زیرک‌ترین آدمها را به جولانگاهی ناجوانمردانه می‌کشانند. شخصیت‌هایی همچون "گلبهار" و "درکان" و "تاتی طوطی" ظاهراً کوچکترین تأثیری در او ندارند و کشتی در حال حرکت کشور به مرور وارد قتلگاه "پالتاوشور" می‌شود. سیروسلوک آدم‌ها و یا بهتر بگوییم؛ همشه‌ریان، بستگی به نظر، دید و عمل او دارد و با منادی‌گری به ظاهر خیرخواهانه‌اش تن و روان همه را به ستوه می‌آورد. در واقع واپس‌نگری سیستم به صورت مسمئز کننده‌ای دماغ تیز پرواز آزادیخواهان را می‌آزارد و ناباوارانه به دنبال فرجی می‌گردند. به عبارتی قوامی با رندی مخصوص به خود، می‌خواهد بگوید زندگی‌ها به غارت رفته‌اند تا دیوانگان بر سریر قدرت دمی بیاسایند. موضوع در مصادیق انگشت‌نمای بی‌چون و چرای خبائث حاکمیتی مطلق‌نگر مستحیل می‌شود و کشور تب زده رو به افول می‌رود تا در گردونه‌ای سخت جانی دیگر بگیرد.

همان طور که قبلاً نیز بدان اشاره شد؛ مردم به طور مستقیم در این اثر محلی از اعراب ندارند و با درشت‌نمایی "پالتاوشور" رزم و بزم آنها پیدا نیست و همچون سایه‌هایی خوف‌انگیز دست‌افشانی و پایکوبی و تابید و تصدیق می‌کنند و در نخوتی فراگیر عالم را به حال خود واگذاشته‌اند. اگر "درکان" نمونه‌ای از مبارزین راه آزادی باشد و بپذیریم که او در وجود "پالتاوشور" نفوذی آب‌گونه دارد؛ پس دیوارهای بتونی دوروبر دیکتاتور و وجود تکنولوژی برای اعراب و سرکوب، توانایی رویارویی با "درکان" و امثال او را ندارند. قاعدتاً برای نویسنده‌ی مرد (قوامی) باید سخت باشد که از شخصیت‌های زن، همچون گلبهار که همواره جسم، توان و اندیشه‌اش را به خدمت ماندگاری "پالتاوشور" درآورده انسانی مرد محور بیافریند. ذهن سیال قوامی بدون ریز نمودن گلبهار، الهه‌ای در قرن بیست و یکم می‌آفریند و با دوری جستن از اشک و آه زنانه چراغ سبزی به فیمینسم می‌زند، بدون آنکه خود فمینیست باشد. گلبهار مرد محور نیز به درون فرو شکسته‌ی "پالتاوشور" نفوذ می‌کند و توسط معشوقه‌اش رسوایی فراموش نشدنی‌ای برایش به وجود می‌آورد. تنها اقدامی که "پالتاوشور" انجام می‌دهد حذف فیزیکی اشخاص است و با نشستن بر سر نیزه قصد پایین رفتن از آن را دارد. "پالتاوشور" قسمتی از قدرت خویش است و بدون در نظر گرفتن تجاوز جنسی که به او شده و شورت قرمز رنگ زنانه‌ای که به پایش کرده‌اند چشم بر واقعیت فرو می‌بندد و دنباله رو توهمات بی‌امانش می‌شود. قوامی به ما می‌فهماند که انسان تراژیک و جهان موجود، جایی برای به وقوع پیوستن ارزش‌های اصیل انسانی ندارد و بیشتر به درد "رجاله"ها می‌خورد. اما هیچ کس توانایی برون رفتن از اوضاع پیش آمده را ندارد و

جهان را با توجه به همه‌ی معایب و کاستی‌هایش تنها عرصه‌ی زورآزمایی انسان می‌داند. تجدد خواهی قوامی در "پالتاوشور" نمونه‌ای بارز از شکل‌گیری و قوام ذهن جستجوگر اوست که ناتالیسم‌وار به دنبال تحقق آرزوهای به بند کشیده‌ی ملت‌های دربند است. پایان زیبای "پالتاوشور" آدمی را نه کاملاً از زیر ستم می‌رهاند، نه نوید رهایی می‌دهد، بلکه با عینیت بخشی به واقعیت درونی - روانی انسان چشم‌اندازی نو خلق می‌کند.

نویسنده‌ی پست مدرن ما (قوامی) دست به کار خطیر پیشگویی می‌زند و با تحلیل شرایط "پالتاوشور" عاقبت همه‌ی ذهن‌های آویزان را پیش‌بینی می‌کند. قلم نویسنده جدی است و در عمق هستی تجدد را آرزو دارد. ما نیز نافی تجدد نیستیم و بر عاقبت "پالتاوشور" صحنه گذاشته و از خداوند طبیعت خواستاریم قلم دوست ما شهرام قوامی همیشه سبز و گیرا باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی